



گفت‌وگو با محمد علی محمدی

نویسنده تحریریه پخش و گزارشگر رادیو در دوران دفاع مقدس

● حامد خزایی

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی

نویسنده‌های پخش رادیو در سال‌های آغاز جنگ تحمیلی سهمی ویژه در انتقال اخبار و فرهنگ دفاع مقدس داشتند. تحریریه پخش رادیو در این سال‌ها، قلب تپنده‌ای بود که نبض آن با نبض انقلاب هماهنگ می‌تپید و همین گروه در سال‌های بعد، در کنار اشتغال به انواع وظایف و مسئولیت‌های برنامه‌سازی، پایه‌گذار رادیو جبهه نیز شدند و در شکل‌دادن، قدرت بخشیدن و استمرار رسالت این رادیو نیز نقش اساسی ایفا کردند.

برخی از نویسندگان، در عین حال و بنا بر رسم معمول سال‌های اول انقلاب مسئولیت‌های دیگری را در نهادها و دستگاه‌های دیگر نیز عهده‌دار بودند و با این وصف تا پایان دفاع مقدس نویسندگی و گزارشگری برای رادیو و رادیو جبهه را در صدر وظایف، رسالت‌ها و افتخارات خود می‌دیدند.

محمدعلی محمدی که در آغاز دفاع مقدس، مشاور فرهنگی سازمان بسیج مستضعفان بود، در طول سال‌های دفاع مقدس به عنوان نویسنده تحریریه پخش، نماینده رادیو در ستاد تبلیغات جنگ و نویسنده رادیو جبهه و در مقاطعی هم به عنوان گزارشگر جبهه‌ها حضوری فعال و پررنگ در روند انعکاس، تثبیت و استمرار فرهنگ دفاع مقدس داشت.

وی شاعر و هماهنگ‌کننده کنگره شعر دفاع مقدس توفیق خدمات دیگری را در ارتباط با دفاع مقدس داشته است که به عقیده خود وی، نویسندگی برای رادیو در آن دوران و گزارشگری دراصلی‌ترین حملات دفاع مقدس در صدر این سوابق افتخارآمیز قرار دارد.

در گفت‌وگو با این پیش‌کسوت عرصه دفاع مقدس از وی خواسته شده تا به مرور ایام دفاع مقدس بپردازد و از این زاویه جایگاه، نقش، فضا، عملکرد و اهمیت نگاه اعتقادی - آرمانی گردآورنده‌های رادیو جبهه را به دفاع مقدس، پیش چشم خواننده‌های این مجموعه قرار دهد.

□ جناب محمدی در ابتدا از نحوه حضورتان در رادیو و فعالیت های خود در سال های اول انقلاب بفرمایید.

○ گفتن از دفاع مقدس برای من مثل دوباره خلق کردن تابلوی جنگ بزرگ اثر رنه مارگریت است که به طرزی شگفت، شکافتن تاریخ و دمیدن نور را از دل سیاهی به تصویر می کشد.

در سال های ۱۳۵۸ و ۱۳۵۹ ارتباط پراکنده و متناوبی با رادیو داشتیم اما در زمینه جنگ نخستین ارتباط با رادیو زمانی بود که به عنوان مشاور فرهنگی سازمان بسیج مستضعفان فعالیت داشتیم و در عین

در شرایطی که تنها چند ثانیه قطع برنامه یافت

صدا، نشانه وقوع حادثه ای بزرگ در رسانه

ملی بود و همه مردم را نگران می کرد،

نویسنده های پخش رادیو، خود را مکلف

می دیدند که لحظه ای از نوشتن تحلیل ها و

مطالب مرتبط با جنگ باز نمانند و روحیه

عمومی مردم کشور را در اوج نگه دارند

درگیری با جریان های انحرافی، که به واسطه حضور بنی صدر در بسیج رخنه کرده بودند، موضوع ساخت و پخش آذیرهای اعلام خطر حمله هوایی و تدارک تجربه عملیاتی جذب و اعزام فوری نیروهای بسیجی به جبهه ها را قبل از شروع جنگ پی گیری می کردم، زیرا علائم فراوانی نشان از شدت احتمال آغاز حمله دشمن داشت. سپس با شروع حمله تجاوزگرانه دشمن، نخستین شعر خودم را در زمینه دفاع مقدس با عنوان «هان ای بلال وقت اذان است» سرودم که برای مدتی به طور متناوب و با صدای خودم از رادیو پخش می شد. یکی دیگر از مسیرهای ارتباط من با رادیو در فاصله پاییز ۱۳۵۹ تا بهار ۱۳۶۰، مشارکت در برنامه های شعرخوانی در کنگره ها و سمینارهای دفاع مقدس و ایفای نقش مجری جلسات در این کنگره ها بود که طبعاً به تدارک پخش خبر و متن اشعار خوانده شده از رادیو نیز منجر می شد.

سرانجام در اردیبهشت ۱۳۶۰ بود که شهید بهشتی وظیفه حضور در رادیو را به من گوشزد کردند و بانظر ایشان به جرگه همکاران ثابت پخش رادیو پیوستم. در این مقطع که دو ماه بعد از آغاز آن با وقوع فاجعه هفت تیر از فیض دیدار شهید بهشتی محروم شدم دریافتیم که کار نویسنده های پخش در رادیو، کاری بالنسبه متفاوت با کار نویسنده های رسانه های دیگر، به ویژه در رادیو های کشورهای دیگر بود.

توفیق حضور من در پخش، از اواخر سال ۱۳۶۰ استمرار خود را از دست داد، زیرا با انتقال به بخش تولید و قبول مسئولیت هایی در برنامه سازی ناگزیر شدم طعم ویژه حضور در پخش را فقط با نوشتن و ارسال مطالبی به پخش، زیر زبان جان خود حفظ کنم. از زمستان ۱۳۶۰ تا زمستان ۱۳۶۲، مسئولیت تأمین برنامه ها (که هدف آن به حداقل رساندن زمان پخش زنده بود) و سردبیری چند برنامه مختلف را برعهده داشتیم. در این مقطع کماکان حضورم در جبهه ها برای برگزاری شب های شعر دفاع مقدس و مجری آن از یک سو و هماهنگ کننده گروه های گزارشگر اعزامی به جبهه ها در مقاطع عملیاتی از سوی دیگر ادامه داشت و خود نیز از افتخار گزارشگری بی نصیب نبودم.

□ وضعیت تحریریه پخش در آن زمان چگونه بود در واقع چه حال و هوایی بر مجموعه رادیو به خصوص نویسنده های پخش حاکم بود و این فضا چه نقشی را در ارتقای روحیه رزمندگان و آماده نمودن آنها برای حضور در خط مقدم جبهه ایفا می کرد

○ شرایطی که تنها چند ثانیه قطع برنامه یافت صدا، نشانه وقوع حادثه ای بزرگ در رسانه ملی بود و همه مردم را نگران می کرد، نویسنده های پخش رادیو، خود را مکلف می دیدند که لحظه ای از نوشتن تحلیل ها و مطالب مرتبط با جنگ باز نمانند و روحیه عمومی مردم کشور را در اوج نگه دارند. به این دلیل نوعاً از اولین ساعت روز تا آخرین ساعات شب به نوشتن، سرودن، بازنویسی، ویرایش مطالب، شنیدن و آماده پخش کردن گزارش های دریافتی از جبهه و شهرهای مختلف مشغول بودیم و در عین حال گوشمان به استودیوی پخش بود تا مبادا گوینده بر اثر خستگی و یا به خاطر درهم رفتن کلمات یا جا افتادگی آنها در متن که از عوارض رایج شتاب در نوشتن است دچار مشکلی جدی در قرائت و اجرای متون شود. آنچه می نوشتیم و گاه انجام آن به دوش من یا فتح اله جوادی و دیگر نویسنده ها می افتاد ترکیبی بود از تحلیل خبرها، تبیین دیدگاه ها، و رهنمودهای امام خمینی (ره)، آیات قرآنی، احادیث و روایات درباره جهاد و شهادت، مرور تاریخ غزوات رسول اکرم (ص)، تاریخ جنگ های معروف نیم قرن اخیر؛ بیان منش های انسانی و حقوق بشر دوستانه در جنگ، بازتاب دیدگاه ها و انتظارات و همکاری های مردم؛ دیدگاه های رزمندگان اسلام و مطالب شورانگیز برای ارتقای روحیه دلاوران اسلام و همه آحاد ملت.

در این مطالب هدف ما عمدتاً نهادینه سازی ارزش های دفاع و جهاد ایمانی، صلح طلبی ملت ایران و حکومت جمهوری اسلامی و در یک کلام نقش دفاع مقدس در استحکام نظام اسلامی و تعمیق فرهنگ اسلامی در ایران و جهان با دعوت به مشاهده فرهنگ حاکم در صفوف رزمندگان اسلام بود.

به این منظور ما باید خود را در شرایطی قرار می دادیم که در اعماق



مردم و رزمنده‌های اسلام نیز وجود چنین فضا و روحیه‌ای را در رادیو احساس می‌کردند و این موجب اقبال عمومی به رادیو از یک سو و اوج اثرگذاری رادیو از سوی دیگر می‌شد. زیرا هرگاه مردم احساس کنند کسی حرف دل آنها را از دل فریاد می‌کند با او خواهند بود و اصلی‌ترین راز موفقیت یک ارتباط گفتاری و شنیداری همین است

اصلی‌ترین راز موفقیت یک ارتباط گفتاری و شنیداری همین است. همین فضای حاکم بر پخش رادیو، در تولید و در گروه‌های تولیدکننده و برنامه‌ساز هم وجود داشت، در نتیجه برنامه‌های تولیدی و برنامه‌های پخش زنده روی هم جریانی از اثرگذاری مثبت را ایجاد می‌کردند که خط آگاهی، شجاعت، ایثار و پایداری را استمرار می‌بخشید و نشاط و امیدواری را پشتوانه افزونی و تزاید توکل عمومی قرار می‌داد.

□ آیا رادیو جبهه در تشویق و تشجیع رزمنده‌ها به ادامه پایداری و ایثار مؤثر بود

○ صدای جبهه می‌کوشید به مردمی که اکثر آنان روحیه بشیر و نذیر پیدا کرده بودند، شاهدها را نشان دهند. در قرآن کریم آمده است: «انا ارسلناک شاهداً و مبشراً و نذیراً» یعنی وجهه اصلی شخصیت رسول اکرم (ص) شاهد بودن ایشان یعنی تجسم بخشیدن به آنچه که می-

جبهه‌ها و در خطوط مقدم سپاه اسلام، حاکم بود. شرایطی که در هر نقطه و در هر زمانی معجزه آفرین است. زیرا به طور خلاصه شامل گرایش بیشتر به مسئولیت‌پذیری، آمادگی هرچه بیشتر برای گذشتن از خود، مراقبت هرچه بیشتر از جسم و روح یکدیگر، پافشاری مشترک در نفی باطل و تلاش هرچه بیشتر در به کارگیری صحیح امکانات بیرونی و ظرفیت‌های درونی است و نتیجه آن، به انجام رساندن مهمترین کارها و کسب عالی‌ترین نتایج با کمترین امکانات و کمترین هزینه و به حداقل رساندن احتمال اتلاف امکانات، فرصت‌ها، نیروها و اوقات بود.

مردم و رزمنده‌های اسلام نیز وجود چنین فضا و روحیه‌ای را در رادیو احساس می‌کردند و این موجب اقبال عمومی به رادیو از یک سو و اوج اثرگذاری رادیو از سوی دیگر می‌شد. زیرا هرگاه مردم احساس کنند کسی حرف دل آنها را از دل فریاد می‌کند با او خواهند بود و

گویند در وجود مبارک خویش است؛ بنابراین پیروان ایشان هم برای اینکه بشیر و نذیر بودنشان مؤثر باشد باید شاهد باشند و جامعه همواره به «شاهد» بیش از نذیر و بشیر نیاز دارد. لذا رادیو جبهه با چنین درکی، بر عناصری که ویژگی شاهد بودن را در عملکرد خود بروز داده بودند و این ویژگی آنها مورد تأیید و تقلید سایر نیروهای جبهه بود تأکید می-کرد و عناصر اصلی فرهنگ جبهه با معرفی این شاهد‌ها و انعکاس پیروی دیگران از آنها منعکس می شد.

البته نباید انتظار داشت که این معرفی به تنهایی منجر به تثبیت عناصر فرهنگ جبهه در جامعه شود، تثبیت یک فرهنگ نیازمند مجموعه‌ای از تعامل هاست که رادیو تنها بخشی از آن را به عهده دارد و تفصیل این بحث هم بر عهده و در ظرفیت این مصاحبه نیست.

انتخاب کدام ساختار و نوع خاص برنامه‌سازی در جلب و جذب مخاطبان رادیو جبهه مؤثرتر بود

بیشترین توجه عموم را، آن دسته از برنامه‌های رادیو جبهه به خود جلب می کرد که ترکیبی از گزارش و گفتار تحلیلی و بخش‌های حماسی بود و خوشحالم که توفیق داشتم سهمی در این بخش تا پایان دفاع مقدس و پایان کار رادیو جبهه داشته باشیم.

گزارش‌ها سهم ویژه‌ای در حفظ باور مردم به دوام پیوندشان با خطوط مقدم جبهه و دوام اطمینان آنها از استحکام این خطوط داشت و نیز وظیفه دیگران را به عنوان پشتیبانی یادآوری می کرد. به این جهت دوران دفاع مقدس را باید دوران اوج درک بهینه نقش گزارش در رسانه نامید. همین درک جدی در کنار پیوند عمیق و مداوم با سیاست گزاران دفاع مقدس به رادیو جبهه کمک می کرد که راه تحریف واقعیت‌ها را به روی دشمن، ستون پنجم و دوستان نادان ببندد و ترفندهای رسانه‌ای دشمن را خنثی کند.

نوبت و به روز بودن گزارش‌ها، راحت بودن مصاحبه‌شونده‌ها در بیان دیدگاه‌های خود، غیر کلیشه‌ای بودن گزارش‌ها و درک بالای گزارشگران از وظیفه خود، عوامل مؤثری در نیل به این موفقیت بودند و دیدیم که گزارشگران آن روزگار به عناصر اصلی هدایت‌گر برنامه‌های صدا و سیما در سال‌های بعد مبدل شدند و بعضی از آنها در زمره چهره‌های ماندگار صدا و سیما قرار گرفتند. صدای جبهه اتکاب به چنین پشتوانه اعتقادی و بینش عظیمی توانست بر کاستی‌هایی که در شرایط آن روز اجتناب‌ناپذیر بود فائق آید و شیوه جدیدی از برنامه‌سازی را ارائه دهد.

بازشناسی این شیوه نمایاندن و مدون کردن آن الگو از کارهای بایسته‌ای است که متأسفانه بعد از دفاع مقدس معوق ماند و مناسب است که ترکیبی از عناصر فعال آن روز رادیو جبهه در مأموریتی چند ماهه مسئولیت انجام این امر خطیر را عهده‌دار شوند.

به هر حال، یکی از عناصر اصلی شکل دهنده این شیوه، عامل مشترکی بود که در همه ما وجود داشت. این انگیزه، همه جا را به

یک جا (جبهه) و همه را به یک تن (سرباز خط مقدم) و همه اندیشه‌ها را به یک اندیشه (ادای تکلیف) و همه راه‌ها را به یک راه (حل شدن در آرمان و هدف) تبدیل می کرد و گروه‌های برنامه‌ساز صدای جبهه را در قامت مبشرانی ناصح و ناصحانی عامل، مجسم می ساخت.

و جاء من اقصى المدینه رجل یسعی قال یا قوم اتبعوا المرسلین. (یس، آیه ۲۰)

با توجه به شرایط جنگی حاکم بر فضای کشور و غیرمتعارف بودن اوضاع؛ اجزای مختلف برنامه‌های صدای جبهه چگونه هماهنگ می شدند

درک جدی در کنار پیوند عمیق و مداوم با سیاست گزاران دفاع مقدس به رادیو جبهه کمک می کرد که راه تحریف واقعیت‌ها را به روی دشمن، ستون پنجم و دوستان نادان ببندد و ترفندهای رسانه‌ای دشمن را خنثی کند

هماهنگی میان نیروها نیز به همین دلیل بدون نیاز به تلاش اضافی به وجود می آمد و به جای آنکه شرایط جنگی و غیرمتعارف بودن اوضاع، تبدیل به یک مانع شود، توجه به این شرایط و اوضاع غیر-متعارف، نیاز به هماهنگی بودن را جایگزین توقع هماهنگی شدن می کرد.

این نیز از عناصر و شاخصه‌های دوران دفاع مقدس به ویژه در رسانه است که اگر بازشناسی شود کارآمدی نیروها صد چندان و هزینه‌ها به شدت کمتر خواهد شد و باور مخاطب را نیز به پیام رسانه بازسازی خواهد کرد.

با این مشخصات صدای جبهه صدایی شورآفرین و تبیین‌گر بود، سخن مردم را از زبان مردم منعکس می کرد. بین خطوط مختلف مقدم (مبارزان) و خطوط متداخل پشت جبهه (اقشار مردم) تعامل برقرار می کرد، حاکمیت را در عین مقبولیت و مشروعیت بی بدیل مردمی، به مجری منویات جامعه‌ای مبدل می ساخت که اکثر اعضای آن، مصداق بارز شهروند و نماد برجسته انسان آزاد و مسئول بودند.

حضور در جبهه‌ها آن هم به عنوان گزارشگر قطعاً در بر دارنده خطرات بسیاری است که برخی از آنها هرگز از ذهن پاک نمی شود. خطراتی را از حضورتان در جبهه بیان کنید.

در عملیات بیت المقدس یک، هنگامی که هویزه و پادگان حمید آزاد شدند، من و همراهانم در مسیر منتهی به هویزه در حرکت بودیم



**ما باید خود را در شرایطی قرار می-
دادیم که در اعماق جبهه‌ها و در خطوط
مقدم سپاه اسلام، حاکم بود. شرایطی
که در هر نقطه و در هر زمانی معجزه
آفرین است. زیرا به طور خلاصه شامل
گرایش بیشتر به مسئولیت‌پذیری،
آمادگی هر چه بیشتر برای گذشتن از
خود، مراقبت هر چه بیشتر از جسم و
روح یکدیگر، پافشاری مشترک در نفي
باطل و تلاش هر چه بیشتر در به
کارگیری صحیح امکانات بیرونی و
ظرفیت‌های درونی است**

بستان تأکید می‌کرد و صدای خود صدام را پخش می‌کرد که می‌گفت بستان در دست ماست. حضور در چنین فضایی، افشای پوچی درونی جبهه مقابل بود که موجب تقویت روحیه نیروهای خودی می‌شد و نشانگر کارآمدی شیوه‌های ساده انتخابی بود که برای به نمایش گذاردن وضعیت واقعی حاکم در جبهه‌ها بسیار مؤثر بود، زیرا وقتی مردم به جای خبر و تحلیل، تصویر و صدای شب شعر در مسجد بستان را می‌دیدند و می‌شنیدند، جبهه رسانه‌ای دشمن نیز شکست بزرگ‌تری را متحمل می‌شد.

سومین خاطره من نیز مربوط به جبهه طلائی است. هنوز نیروهای ما به طور کامل در طلائی مستقر نشده بودند که گروه ما به آنجا وارد شد. به تصور خود اولین افراد غیر رزمنده‌ای بودیم که از این طریق وارد خاک عراق و جریان تعقیب دشمن می‌شدیم اما در فاصله یک کیلومتری خط مقدم، مرحوم آیت‌الله خلخالی را دیدیم که مثل یک چریک به این سو و آن سو می‌رفت، با نیروهای رزمنده می‌گفت و می‌خندید و آرزو می‌کرد که توفیق محاکمه صدام را داشته باشد.

چند روز بعد در یکی از محورهای جنوب گم شدم و آن روزی بود که همه ما شاهد پر حجم‌ترین و پرتعدادترین پاتک‌های دشمن بودیم؛ گویی برای بعضی‌ها آن روز، روز نبرد نهایی در جبهه خوزستان بود و در پاتک‌های بی‌شمار و گریز از قبول شکست نهایی خود در نگهداری متصرفاتشان به ویژه خرمشهر را می‌جستند و مادر پایان آن روز طلیعه‌های آزادی قریب الوقوع خرمشهر را با همه وجود دیدیم. صبح چنین روزی، هنگامی که به مقصد تعیین شده اولیه گروه

که دستور داده شد به سمت پادگان حمید تغییر جهت دهیم. اما حس غریبی به من فرمان می‌داد که وارد هویزه شوم و اولین گزارشگر اوضاع هویزه در ساعت اول آزادی آن باشم. بنابراین بی‌سیم را خاموش کردم و از راننده خواستم مسیر خود را به طرف هویزه ادامه بدهد. وارد هویزه که شدیم، تنها چیزی که از هویزه باقی مانده بود، کوهی از خاک، یک حسینیه مخروبه، یک عروسک خاک آلود و یک گربه بود. ناچار شدم با آن عروسک و آن گربه گفت‌وگویی یک طرفه ترتیب بدهم. آن مصاحبه شدیداً مورد توجه قرار گرفت و به اعتقاد خودم از موفق‌ترین تجارب عمر رسانه‌ای من بود که توانستم با شخصیت دادن به یک عروسک و یک گربه، فضای حاکم بر محیط مصاحبه را به شنونده‌ها منتقل کنم. سپس یک بسیجی بومی را پیدا کردم که دنبال خانه خود می‌گشت و تنها چیزی که می‌توانست بگوید این بود که «خانه ما و خانه دایی من اینجا بود» اما جایی را که نشان می‌داد در قلب کوه ۲۰ متری خاک قرار داشت.

خاطره بعدی این دوران مربوط به روز آزادی بستان بود. تنها ۲۰ ساعت پس از دریافت اولین خبرهای آزادی بستان، افتخار داشتیم به اتفاق تنی چند از شعرا دفاع مقدس از جمله مرحوم سیدحسن حسینی و مرحومه سپیده کاشانی در بستان حضور پیدا کنیم و در مسجد آن شهر (بستان)، برنامه شب شعری را با حضور رزمنده‌های اسلام ترتیب بدهم. هم‌زمان با اجرای برنامه ما، تلویزیونی در مسجد روشن بود، درست روبه روی تریبون قرار داشت و من هنگام اعلام برنامه‌ها می‌دیدم تلویزیون بغدادی وقفه بر حضور نیروهای بعث در

رسیدیم، بچه های رزمنده، خبر از یک پیشروی چند کیلومتری دادند؛ معلوم بود که هنوز نیروهای پیشرو موفق به استقرار در محل های تازه آزاد شده نشده اند. راننده پیر ما، آمادگی و طاقت رفتن به چنین جایی را نداشت. ناچار شدم ضبط گزارشگری عزیز خود را که در آن زمان گنجی گرانبها، همدمی بی نظیر و اسلحه ای کارآمد برای خطیرترین لحظه های من بود بر دوش ببندازم و پشت وانتی که برای بچه های خط مقدم یخ حمل می کرد بنشینم و عازم مقصد جدید و ناشناخته شوم.

ساعت ۱۱ صبح در خط مقدم با بسیجی ۱۴ ساله ای مصاحبه کردم. مصاحبه در اوج پاتک اصلی دشمن بود و بسیجی نوجوان چنان هیجان زده بود که وقتی مصاحبه اش را پخش کردیم تازه متوجه شدیم بیش از ۱۰ بار کلمه پاتک را پاکت تلفظ کرده است. به هر حال بعد از آن مصاحبه تصمیم گرفتم محل خود را تغییر بدهم و به این منظور اول خود را به اتومبیل و راننده پیر صدا و سیمای خوزستان که پشت خط منتظرم بود رساندم. اما سرعت جابه جایی نیروها همه نشانی هایی را که در مسیر رفت برای خود در نظر گرفته بودم از بین برده بود. حدود ساعت یک بعد از ظهر بود که احساس کردم گم شده ام، هوا طوفانی شده بود و آنچه می دیدم تنها و تنها خاک فراوانی بود که بر سر و صورتم می بارید و کاغذهای بسیاری که باد از سنگرهای دشمن می آورد و بیشتر آنها مجلات مستهجن با تصاویر فوق العاده ضد اخلاقی بود که با مشاهده آنها یقین کردم دارم به سمت نیروهای دشمن کشیده می شوم. بنابراین تصمیم گرفتم فقط جهت طلوع خورشید را شناسایی کنم و به طرف شرق که قطعاً مرا به خاک خودی می رساند بروم.

نمی دانم چقدر راه رفته بودم که صدای تانک شنیدم. یقین کردم که خیلی زود اسیر خواهم شد. همراه نازنینم ضبط خبرنگاری - را زیر خاک دفن کردم و همه کارت های شناسایی ام را هم به او سپردم. بعد برخاستم و از محل دفن ضبط خبرنگاری فاصله گرفتم تا هنگامی که اسیر می شوم بتوانم خود را یک نیروی کاملاً عادی معرفی کنم. تنهایی، بی مکانی، گمشدگی و حالا انتظار اسارت مجموعه غریبی بود که احساسی ناشناخته به من داد اما با نزدیک شدن آن تانک و دیدن تعداد قابل توجهی نیرو و برفراز آن، خیالم راحت شد که تانک غنیمتی است و سرنشینان آن خودی هستند. دست تکان دادم، فریاد زدم و بالاخره همه چیز با یک ملاقات گرم، رویوسی و ردوبدل شدن واژه هایی که بخش مهمی از فرهنگ بسیجی بود تمام شد. ضبط خبرنگاری و مدارک خود را از خاک بیرون کشیدم، سوار بر تانک شدم و کمتر از پنج دقیقه بعد با مشاهده ساحل دارخوین در شگفت شدم که چطور به آنجا رفته ام.

اما آخرین خاطره من از این دوران خاطره ای سراسر تلخ و تأسف است. اولین نوبتی بود که رزمنده های اسلام امکان عبور از ارون درود و تصرف فاو را بررسی می کردند. با مرحوم عباس برهانی

«که از بهترین های واحد ترابری رادیو بود» به آبادان و قصبه رفتیم. معلوم شد که عملیات لورفته و منتفی شده است. به هتل پرشن رفتیم و با همکلاسی های دوره دبستان و دبیرستان خود تجدید دیدار کردم. عباس با دوستان من صمیمی تر از خود من شده بود و دل نمی کند، اما به هر حال هر آمدنی را رفتنی است و ما رفتنی بودیم. در راه بازگشت به یک قهوه خانه رفتیم. چای خوردیم و همین که برخاستیم متوجه گروه دیگری از همکاران شدیم که عازم خوزستان بودند. یخدان و فلاسک چای و هر چه داشتیم به تدبیر و تصمیم عباس تحویل دوستان شد که عباس آشکارا به حال آنها غمگین می خورد و دلش می - خواست جای خود را با راننده آن گروه عوض کند. خداحافظی کردیم و کمتر از ده کیلومتر بعد متوجه تانکری شدیم که از روبه رو می آمد و گویی از چیزی فرار می کرد؛ اما هنگامی صحت این گمان بر ما مسلم شد که تانکر بر روی ما فرود آمده بود. بین تانکر و کوه گیر کرده بودیم. مرا به زور از اتومبیل بیرون کشیدند و عباس ماند. تانکر پر از نفت بود و نشست کرده بود. باریکه ای از آتش از کاپوت اتومبیل بیرون زد. هیچ کس جرأت نزدیک شدن نداشت. یک بار خود را به اتومبیل رساندم اما راهی برای بیرون کشیدن عباس نبود جز آن که ماشین را بکسل کنیم و از زیر تانکر بیرون بکشیم. بکسل بلند پیدا نمی شد و کسی هم با بکسل کوتاه جرأت ریسک کردن و نزدیک کردن اتومبیل خود را به صحنه نداشت. به قصد تهیه سیم بکسل بلند از کنار شانه خاکی و در واقع کنار دره به سمت کامیون هایی که آن سوی صحنه تصادف متوقف شده بودند دویدم. درست روبه روی صحنه تصادف بودم که تانکر منفجر شد. نمی دانم چه طور به آن سو رسیدم و بیهوش شدم. به هوش که آمدم در یک درمانگاه در فاصله حدوداً ۲۰ کیلومتری محل تصادف بودم. به محل برگشتم و آنچه از عباس یافتم، مشتی خاک و چند مهره ستون فقراتش بود که در یک کیسه فریزر جمع کردم و... خاطره عباس برهانی و پیوند سریع وی با نیروهای رزمنده در هر یک از خطوط را به عنوان نمادی از پیوند قلبی نیروهای رسانه ای و نیروهای عملیاتی دفاع مقدس هرگز فراموش نمی کنم.

این در واقع آخرین حضور مستمر من در رادیو بود زیرا چند هفته بعد با مهندس موسوی نخست وزیر، که سابقه همکاری با وی را در آغاز انقلاب داشتیم، به نخست وزیری رفتیم و از آن به بعد نوع رابطه من با رادیو تغییر کرد.

از آن به بعد، تنها توفیق ویژه من دسترسی سریعتر به خبرهای ویژه جنگ، تهیه مطالبی متناسب با رویدادهای در حال وقوع و رساندن آنها به پخش رادیو بود و اوج لذت های این دوره برای من زمانی بود که به اطلاعات جام جم می رسیدم. شماره پخش را می گرفتم و به حمید خزایی اطلاع می دادم تا کسی را برای گرفتن نوشته هایم بفرستد.

